

شخصیتهای تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی با خصوصیات خاص خود، جزو معدود آثار این مرز و بوم است که در پهنه گسترده ادب و تاریخ ایران به رشته تحریر درآمده، تا از یکسو پیوند ما را با تاریخ هزار سال پیش برقرار سازد و از جانب دیگر روحمان را با غنای دلپذیر ادب فارسی آشنا و سیراب و غنی گرداند. اوج فرهنگ غنی اسلامی در این کتاب جلوه گر است: ادب در اوج کمال و تاریخ در اوج تقوی و امانت. این رادمرد ادب و تاریخ دو مقوله نامانوس ادب و تاریخ را آنچنان با یکدیگر پیوند داده و قرین، بلکه در یک پیکر قرار داده است که خواننده هنگام مطالعه همواره در تردید است که آیا اثری تاریخی است یا ادبی؟ و البته که هر دو هست. بیهقی نیز رجلی است که همانند کتابش دارای دو شخصیت ممتاز تاریخی و ادبی است. از اینرو ادیبان او را از خود می دانند و اهل تاریخ هم. جدالی است که به اتحاد می انجامد. همچنان که ادب و تاریخ در کتاب او دست در دست هم دارند. در مطالعه تاریخ بیهقی و دیگر کتب تاریخی، به گوشه های بسیار ظریف و باریک و حساسی از زندگی و شخصیت افراد منقول در تاریخ بیهقی برخورد می کنیم، که الحق جا دارد پیرامون هر یک کتابی تحلیلی نوشته می شود، و برایم بسیار دشوار بود و واقعا دریغ می آمد که به خاطر محدودیت در حجم رساله بالاجبار مطالب ارزنده ای را حذف کرده و نادیده انگارم. شخصیتهایی نظیر سبکتگین، امیرمحمود، امیرمسعود، بونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی، خواجه احمدحسن میمندی،

خواجه احمد عبدالصمد، خوارزمشاه آلتوتناش و حتی شخصیت‌هایی منفی چون بوسهل زوزنی و... اینها همه افرادی در خور تعمق هستند که روال و جریان تاریخ ایران و خط سیر آن را رقم زده‌اند. مطالب ارزنده دیگری در این کتاب درخور تعمق و

بررسی است. از جمله: زبان بیهقی، موسیقی کلام بیهقی، دستور زبان بیهقی و کلام شعرواره او، که همچنان که در شعر نمی‌توان کلمه‌ای را برداشت و جای آن کلمه یا لفظی دیگر نهاد، کلام بیهقی نیز چنین است. کتاب مجموعه‌ای است که با استادی تمام نوشته شده است. الفاظ هر یک در جای خود قرار گرفته‌اند و از جمع این مجموعه، وحدت موزون تاریخ بیهقی شکل می‌گیرد. کسانی که به موسیقی درونی

کلام بیهقی واقف باشند، در می‌یابند که هنر او در نگارش نثر از هنر حافظ در به رشته کشیدن نظم کمتر نیست. الفاظ به نحوی انتخاب شده‌اند که خواننده بدون آگاهی از موضوع و پایان کار، خود بخود در می‌یابد که در نهایت کار به کجا می‌انجامد. پس و پیش شدن اسمها، ذکر القاب و عناوین مطابق با شان و منزلت هر فرد با توجه به پایگاهی که در کلام دارد، انتخاب اسمها، زیبا و موسیقایی بودن

اسمها، توالی اسمها ترکی یا فارسی یا عربی، و یا ادغام و اختلاط اینگونه اسمها، نظری دقیقتر و پژوهشی عمیقتر را می‌طلبد و خود بابی مفتوح است بر روی پژوهشگران.

ابونصر مشکان و تاریخ بیهقی

پیش از بروز آثار اختلاط خراسان و عراق، در دیوان رسائل محمود غزنوی
مردی پیدا شد از فضلا و ادبا، که او را الشیخ العمید ابونصر بن مشکان می‌نامیدند
(علی‌التحقیق مشکان نام پدر ابونصر بوده است و ثعالبی در تتمه‌الیتیمه به این معنی
تصریح دارد. جلد ۲ کتاب سبک‌شناسی، ص ۶۲).

این مرد در ادبیات تازی و پارسی استاد بود و در "تتمه‌الیتیمه ثعالبی" از وی
نام برده است و ابوالفضل بیهقی شاگرد او است و در تاریخ یمینی و مسعودی از او
و منشآت و فضایل وی فصولی مشبع آورده است.

ابونصر صاحب دیوان رسالت محمود بود (به اصطلاح امروز رئیس

دبیرخانه سلطنتی) و مسعود پسر محمود هم او را تا پایان حیات (صفر ۴۳۱) بر آن
پیشه و منصب باقی داشت.

نمونه این مرد در تاریخ بیهقی و قسمتی دیگر سر و دست شکسته در
جوامع‌الحکایات محمد عوفی به نقل از مقامات بونصر (۱)، و قسمت‌های دیگر در کتب
متفرقه باقی مانده است.

(۱). مقامات بونصر در دست نیست و معلوم هم نیست که این کتاب تألیف

ابونصر مشکان بوده است مثل مقامات بدیعی و حریری و حمیدی که تألیف
بدیع‌الزمان و حریری و قاضی حمیدالدین است و یا به قول بعضی بیهقی سخنان و
داستان‌های ابونصر را در کتابی نقل کرده است.

سبک بیهقی (۲) به عین تقلیدی است که از سبک نثر ابونصرمشکان چنان که

میان منشآت ابونصر و شاگرد او هیچ‌گونه تفاوت موجود نیست.

(۲). الشیخ ابوالفضل محمدبن‌الحسین البیهقی الکاتب دبیر دیوان رسایل محمود

و محمد و مسعود که در عهد فرخزاد صاحب‌دیوان رسالت شد و در عهد طغرل غلام

به قلعهٔ غزنی حبس گشت و به آخر عمر انزوا اختیار کرد و در سنهٔ ۴۷۰ به ماه

صفر فرمان یافت و تاریخ او سی مجلد بوده است که یک ثلث از آن در احوال مسعود

برجای است و مابقی از میان رفته است، در جوامع‌الحکایات عوفی حکایاتی با تصرف

از قسمت گمشدهٔ کتاب سبک‌شناسی نقل گردیده است، و نیز عوفی گوید بیهقی را

در عهد عبدالرشید مصادره کردند و تاریخ بیهق گوید او را برای تأدیهٔ مهرزنی به

حکم قاضی حبس نمودند و از آن محبس به قلعهٔ غزنی به حبس سیاسی بردندش

(تاریخ بیهق ص ۱۷۷).

نمونه‌ای از تاریخ بیهقی

• پایان کار آل سیمجور :

امیر سبکتکین مدتی به نشاپور بود تا کار امیر محمود راست شد، پس سوی

هرات بازگشت، و بوعلی سیمجور می‌خواست که از گرگان سوی پارس و کرمان

رود، و ولایت بگیرد، که هوای گرگان بد بود، ترسید که وی را آن رسد که تاش را

رسید، که آنجا گذشته شد، و خودکرده را درمان نیست، و در امثال گفته‌اند: "یَدکَ اَوْ"

کَتَا وَ فُؤْكَ نَفَخَ“ چون شنید که امیر سبکتکین سوی هرات رفت، و با امیر محمود اندک مایه مرد است، طمع افتادش که باز نشاپور بگیرد، غره ماه ربیع الاول سنه ۵۰۳۵ خمس و ثمانین و ثلثمائه از گرگان رفت، برادرانش و فائق‌الخاصه با وی، و لشگری قوی آراسته، چون خبر او با امیر محمود رسید، از شهر برفت، و به باغ عمرولیث فرود آمد، یک فرسنگی شهر، و بونصر محمود حاجب، جدّ خواجه بونصر نوکی، که رئیس غزنین است از سوی مادر، بدو پیوست، و عامه شهر پیش بوعلی سیمجور رفتند، به آمدن وی شادی کردند، و سلاح برداشتند، و روی به جنگ آوردند، جنگ رخنه آن بود که (طبع طهران، و امیرمحمود - ص ۲۰۲) امیرمحمود نیک بکوشید، و چون روی ایستادن نبود رخنه کردند آن باغ را، و سوی هرات رفت و پدرش سوزان برافکند و لشگر خواستن گرفت، و بسیار مردم جمع شد از هندو و خَلَج و از هر دستی، و بوعلی سیمجور به نشاپور مقام کرد، و بفرمود تا به نام او خطبه کردند، وَ مَارُؤَى قَطًّا غالباً أَشْبَهُ بِمَغْلُوبٍ مِنْهُ (این عبارت عربی را بیهقی بدون استشهاد یا استدلالی من غیر ضرورت آورده است) و امیران سبکتکین و محمود، از هرات برفتند، و والی سیستان را به پوشنگ یله کردند.

پسر او را با لشگری تمام با خود بردند، و بوعلی چون خبر ایشان بشنید، از نشاپور سوی طوس رفت تا جنگ کند، و خصمان بدم رفتند، امیر سبکتکین رسولی نزدیک بوعلی فرستاد و پیغام داد که خاندان شما قدیم است، و اختیار نکنم که بر دست من ویران شود [البته] (زیادتی در طبع طهران - ص ۲۰۲) نصحیت من بپذیر، و

به صلح گرای، تا ما باز رویم به مرو، و تو خلیفه پسر محمود باش به نشاپور، تا من به میانه درآیم، و شفاعت کنم، تا امیر خراسان دل بر شما خوش کند (طبع طهران، به میان آیم و دل امیر خراسان بر شما به شفاعت و درخواست خوش گردانم و ...)، و کارها خوب شود، و وحشت برخیزد، و من دانم که تو را این موافق (در هر دو نسخه (مقارب) و در طبع تهران اصلاح شده است) نیاید اما با خرد رجوع کن و شمار خویش نیکو برگیر، تا بدانی که راست می گویم، و نصیحت پدران می کنم، و بدان به یقین که مرا عجزی نیست، و این سخن از ضعف نمی گویم، بدین لشگر بزرگ که با من است هر کاری بتوان کرد به نیروی ایزد عزّ و جلّ، و لکن صلاح می گویم و راه

بغی نمی گیرم (طبع تهران: می جویم و راه بغی نمی پویم. نسخه خطی: صلاح

می خواهم و راه بغی نمی گیرم ... و سجع (نمی پویم) از تصرفات طبع تهران است).

بوعلی را این ناخوش نیامد که آثار ادبار می دید و این حدیث با مقدمان خود بگفت،

گفتند این چه حدیث باشد، جنگ باید کرد! و ابوالحسن پسر کثیر پدر خواجه ابوالقاسم

سخت خواهان بود این صلح را، و بسیار نصیحت کرد، و سود نداشت با قضای آمده

که نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا، چون ادبار آید همه تدبیرها خطا شود! و شاعر گفته است:

وَ اِذْ اَرَادَ اللّٰهُ رَحْلَةَ نِعْمَةٍ عَنْ دَارِ قَوْمٍ اَخْطَاُ و التَّبِيْرَا

و شبگیر روز یکشنبه ده روز مانده از جمادی الاخری سنه ۵۰ و ثمانین و

ثلثمائه جنگ کردند، و نیک بکوشیدند، و معظم لشگر امیر سبکتکین را نیک بمالیدند، و

نزدیک بود که هزیمت افتادی، امیر محمود [و] پسر خلف با سواران سخت گزیده، و

مبارزان آسوده، ناگاه از کمین برآمدند، و بر فائق و یلمنکو زدند زدنی سخت استوار، چنان که هزیمت شدند.

چون بوعلی بدید (طبع کلکته: دید که هزیمت شد در رود ...)، هزیمت شد [و] در رود (۱) گریخت تا آنجا سر خود گیرد، و قومی را از اعیان و مقدمانش بگرفتند، چون بوعلی حاجب، و بکتکین مرغابی، و بینالتکین، و محمد پسر حاجب طغان، و محمد شارتکین، و لشکرستان دیلم، و احمد ارسلان خازن، و بوعلی پسر نوشتکین، و ارسلان سمرقندی، و بدیشان اسیران خویش و پیلان را که در جنگ رخنه گرفته بودند باز ستدند، و بوالفتح بستی گوید در این جنگ:

ألم تر ما أتاه أبو علي و كنت أرا ذارأي و كيسٍ

عصى السلطان فابتدرت إليه رجال يقلعون أبا قبيسٍ

و صير طوس معقله فصارت عليه الطوس أشام من طويسٍ

(۱). کذا هر دو نسخه و نسخه خطی و باید افتادگی باشد. زیرا رود نکره

است به علاوه رودی که در طوس است گریزگاه و جائی پناهگاه نیست و باید اصل

(رودبار) باشد که از محال طوس بوده و امروز آن را کوهپایه گویند و از بیلاق‌های

معروف است و چند دره و رود به عرض یکدیگر افتاده و راه قدیم نیشابور هم از

آنجا بوده است و نیز (در رود) نام کوهستانی است بین نیشابور و طوس و این مورد

یکی از این دو نام بوده است و لفظ (به سوی) یا چیز دیگر از آن ساقط شده است.

و دولت سیمجوریان به سر آمد، چنانکه [یک] به دو نرسید (۲)، و پای ایشان در زمین قرار نگرفت، و بوعلی به خوارزم افتاد، و آنجا او را باز داشتند، و غلامش یکنکو قیامت بر خوارزمیان فرود آورد تا او را رها کردند، پس از آن چربک امیر خراسان بخورد، و چندان استخفاف کرده به بخارا آمد، و چند روز پیش امیر رضی (کذا نسخه خطی، نسخ چاپی (رضی الله عنه) و رضی لقب امیر نوح است که به او دادند) شد و آمد، او را (اصل: لشگر را و چند، نسخه خطی: و چند، تهران: او را با چند ...) و چند تن از مُقدمان را فرو گرفتند و ستوران و سلاح و تجمل و آلت هرچه داشتند غارت کردند و نماز شام بوعلی را با پانزده تن بَقُهِندِرُ بردند و بازداشتند در ماه جمادی الاخری سنه ٣٠٠ ثلث و ثمانین و ثلثمائه، و امیر سبکتکین به بلخ بود و رسولان و نامها پیوسته کرد به بخارا، و گفت خراسان قرار نگیرد تا ابوعلی به بخارا شد، او را نزدیک ما باید فرستاد تا او را به قلعه غزنین نشانده آید، و ثقات رضی (۳) گفتند روی ندارد فرستادن، و در این مدافعه می رفت، و سبکتکین الحاح می کرد، و می ترسانیدشان، و کار سامانیان به پایان رسیده بود، تا اگر خواستند و اگر نخواستند، بوعلی و یلمنکو را به بلخ فرستادند در شعبان این سال، و حدیث کرد یکی از فقهای بلخ گفت این دو تن را دیدم آن روز که به بلخ می آوردند، بوعلی بر استری

بود بند در پای پوشیده و جُبَّه عَتَابِي (۴) سبز داشت و دستاری خز، چون به کجاجیان رسید پرسید که این را چه گویند؟

گفتند: فلان، گفت ما را منجمان حکم کرده بودند که بدین نواحی آئیم، و

ندانستیم که بر این جمله باشد! و رضی پشیمان شد از فرستادن بوعلی، و گفت پادشاهان اطراف ما را بخایند (کذا خطی و کلکته، تهران: بخایند و بد خوانند)، نامه نبشت و بوعلی را بازخواست، وکیل در نبشت که رسول می آید بدین خدمت، سبکتکین پیش (کذا: تهران - کلکته: پیش ما تا، خطی: پیش ما - پیش تا: یعنی پیش از آنکه) تا رسول و نامه رسید، بوعلی و یلمنکو را با حاجبی از آن خویش به غزنین

فرستاد، به قلعه گُردیز بازداشتند، چون رسول در رسید جواب فرستاد که خراسان بشوریده است و من به ضبط آن مشغول بودم، چون از این فارغ شوم سوی غزنین روم، و بوعلی را باز فرستاده آید و پسر بوعلی، بوالحسن به ری افتاده بود، نزدیک فخرالدوله، و سخت نیکو می داشتند، و هر ماهی پنج هزار درم مشاَهَرَه کرده، بر

هوای زنی یا غلامی به نشاپور باز آمد و متواری [شد] امیرمحمود جد فرمود در طلب وی، بگرفتندش و سوی غزنین بردند، و به قلعه گُردیز بازداشتند، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْأَذْبَارِ! - سیمجوریان برافتادند، و کار سپاه سالاری امیرمحمود قرار گرفت و محتشم شد و دل در غزنین بست و هر کجا مردی یا زنی در صنعتی استاد یافتی اینجا می فرستاد

(طبع تهران ص ۲۰۲-۲۰۴).

(۲). از نسخه خطی اصلاح شد - طبع تهران: "به سر آمد از یک بد که به دو

رسید" (ص ۲۰۳-۲۰۴) و بی شک غلط است و متن درست است با این اصلاح، و (یکایک) و (یک به یک) در قدیم به معنی عاجل الحال و امر مستعجل بوده و (یک به دو نرسید) نیز مثلی است که از این ماده اخذ شده است یعنی به عاجل و به وفور دولتشان به سرآمد.

(۳). کذا نسخه خطی، نسخه تهران نیز چنین بوده ولی به (امیر رضی الله عنه) تصحیح شده و در چاپ کلکته نیز (امیر) الحاق شده و اصل ثقات رضی الله عنه بوده است. رضی لقب بعد از مرگ نوح بن منصور است. ثقات رضی یعنی ثقات و معتمدان نوح بن منصور.

(۴). کذا نسخه خطی و چاپ کلکته، تهران (عتابی) و بی شک غلط است. چه عتابی سبز معنی ندارد و (عتابی) به تشدید تاء مثناً پارچه الیجه است یعنی راهراه، منوچهری گوید:

ثوب عتابی گشته سلب قوس قزح سندس رومی گشته سلب یا سنما
نسخه خطی تاریخ بیهقی بسیار کمیاب است، این کتاب بار اول در کلکته به اهتمام کپتان ویلیم ماسولین انگلیسی در ۱۸۶۲ و بار دیگر در تهران به تصحیح مرحوم ادیب پیشاوری به تاریخ ۱۳۰۷ به طبع رسیده است.